



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان در اعتبار بلوغ به عنوان یکی از شرائط متعاقدين بود، عرض کردیم آیه ۶ از سوره نساء دلالت دارد براینکه بیع صبی مطلقاً صحیح نیست: « وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ».

همانطور که عرض کردیم در تمسک به این آیه اختلاف نظر بین ما و برخی از عامه وجود دارد، أبوحنیفه گفته امتحان کردن صبی به این است که او را وادار کنیم به انجام معاملات البته تحت نظارت و با اذن ولی، تا اینکه بفهمیم به بلوغ و رشد رسیده یا نه یعنی او را در: فیما بیع و فیما یشتری امتحان کنیم بنابراین باید خرید و فروشی باشد تا امتحان صورت گیرد و از اینجا معلوم می شود که معاملات صبی قبل از بلوغ با اذن ولی او صحیح می باشد.

فخر رازی در ص ۱۸۸ از جلد ۹ تفسیرش، در تفسیر آیه ۶ از سوره نساء که محل بحث ماست گفته که چند نکته در آیه وجود دارد که یکی از آنها این است که: « قال أبوحنیفه تصرفات الصبی العاقل الممیّز باذن الولی صحیحة و قال الشافعی غیر صحیحة...إلی

آخر کلامه » و بعد استدلال أبوحنیفه در تمسک به آیه مذکور را ذکر کرده، سپس استدلال شافعی را نیز ذکر کرده و گفته شافعی می گوید در آیه بیع و شراء ذکر نشده بلکه تنها امتحان کردن صبی ذکر شده و این یعنی اینکه باید رفتار او را در مقدمات و گفتگوهای قبل از معامله تحت نظر داشته باشیم به عبارت امتحان کردن منحصر در بیع و شراء نیست بلکه با مقدمات و گفتگوهای قبل از معامله نیز امتحان کردن حاصل می شود خلاصه اینکه فخر رازی در آخر کلامش همین قول شافعی را قبول کرده و گفته حق با شافعی می باشد و همچنین امام (ره) در ص ۱۵ از جلد ۲ کتاب بیعشان، علامه در تذکره جلد ۱۰ ص ۱۱ و المغنی در جلد ۴ ص ۵۳۳ هر دو قول (أبوحنیفه و شافعی) را نقل کرده اند و سپس قول شافعی را پذیرفته اند، بنابراین آیه دلالت ندارد بر اینکه بیع صبی قبل از بلوغ با اذن ولی صحیح می باشد و چنین چیزی از آیه استفاده نمی شود.

مطلب دیگر آن است که در آیه لفظ یتیم ذکر شده ولی این لفظ موضوعیت ندارد بلکه در آیه بلوغ و رشد میزان است چه یتیم باشد و چه یتیم نباشد و از طرفی در بین فقهاء ما اجماع مرکب وجود دارد و مسلم است که هر چند در آیه یتیم ذکر شده ولی یتیم خصوصیت ندارد زیرا میزان در آیه بلوغ و رشد قرار داده شده.

مطلب دیگر آن است که بین حضرت امام (ره) و آیت الله خوئی در مورد دلالت آیه مذکور یک اختلاف نظری وجود دارد، از نظر حضرت امام (ره) همانطور که عرض کردیم آیه مذکور دلالت دارد براینکه بیع و شراء صبی قبل از بلوغ مطلقاً (چه با اذن ولی و چه بدون اذن ولی

أنه لصلاح حال الیتیم ، و لأجل التحفظ علی ماله ؛ ثلثاً یضیع ماله بالتصرفات السفهية ، فیبقى عند بلوغه و رشده صفر الکف . و لهذا لا یکتفی بالبلوغ فقط ، و لا بالرشد كذلك ؛ لغاية الاحتیاط و الحزم .»

به نظر بنده در این بحث اختلافی بین آیت الله خوئی و حضرت امام(ره) باید قول امام(ره) را بپذیریم زیرا ممنوعیت حجر همین مطلب (ممنوعیت تصرف صبی در اموالش مطلقاً) را می رساند بنابراین آیه مذکور دلالت دارد بر مطلق ممنوعیت تصرف صبی در اموالش چه با إذن ولی و چه بدون إذن ولی ، بقیه بحث بماند برای فردا إن شاء الله ...

والحمد لله رب العالمین و صلّی علی

محمد آله الطاهیرین

(صحیح نیست چون حجر باقی است و این یعنی اینکه مطلقاً نمی تواند در مال خودش تصرف کند اما آیت الله خوئی می فرماید آیه فقط دلالت دارد بر اینکه دفع مال یتیم إليه و تصرف مستقل او در مالش جائز نیست لذا معامله صبی ممیز با إذن ولیّ او صحیح می باشد ، البته آیت الله خوئی بعداً عدم صحت بیع صبی با إذن ولی را از اخبار استفاده می کند ولی امام(ره) هر دو (عدم صحت بیع صبی چه با إذن ولیّ و چه بدون إذن ولیّ) را از خود آیه استفاده می کند .

کلام حضرت امام(ره) این است : « و یمکن أن یفهم من مفهوم الآیة : أن غیر البالغ و البالغ غیر الرشید محجوران عن التصرف الاستقلالیّ ، سواء كان بنحو الدفع إليهما و كانا كسائر المالکین ، أو لم یدفع إليهما ، لكن كانا مستقلّین فی معاملتهما ؛ بحيث وجب علی الولیّ ترتیب آثار الصحّة علی معاملتهما ، و ردّ الثمن أو المثلن إلى المتعامل ، و أخذ العوض . و ذلك لما عرفت من أن وجوب الدفع معلول سلب الحجر و رفع ولاية الولیّ ، و فی مقابله عدم سلبه و بقاء ولايته . مضافاً إلى أن المناسبة بین الصغر و السفه و عدم الاستقلال ، تفید ذلك . و کذا یفهم منه - و لو بمناسبات الحکم و الموضوع أنه غیر صالح لاستقلال التصرف و لو بإذن الولیّ ، أو بالوكالة منه فی التصرف فی أمواله التي تحت ید الولیّ ؛ و ذلك لأنّ المتفاهم عرفاً من حجره أن النکته فيه